

نام های رفته و ننگ های مانده

بی آیند شکست ایرانیان در قادسیه، داغ های گوناگونی است، که بر پیشانی-ی ما مردمان ماندگار شده-اند. درون جهادگران قادسیه از مهر و از دانش تهی و از خشم و از لبریز بود. خشم بسیار جهادگران جانی را نیاززده نگذاشت و از آز بی کران آنها دستاوری بر جای نماند.

افزون بر این ستم‌ها، جهادگران به حکم شریعت، خرد و دانش را، توان و راستی را، جوانمردی و رادمندی را، مهرورزی و شاد زیستن را، زیبایی در گفتار در کردار و در رفتار را، که از ویژگی های بینش ایرانیان بوده-اند، از فرهنگ آنان زدوده-اند. به جای آنها عبودیت و ایمان را، زهد و خدعه را، غضب و عذاب را، طمع و نفرت را، تقیه در صحبت در عمل و در حرکات را، که از صفات محبوب الله هستند، در نگرش ایرانیان آمیخته-اند. (از کاربرد لغات عربی پوزش می خواهم: واژه-هایی، که همسنگ صفات تقوی باشند، در فرهنگ ایرانی ساخته نشده-اند)

سخن از ننگ زدایی است، هر ننگی را نمی توان به آسانی زدود. ولی هر ننگی را هم نباید، به فراموشی سپرد یا ندیده گرفت، با دروغ پوشانید یا با خودفریبی آن را به زیبایی بزرگ کرد. داغ ننگی که ما آن را، بیش از هزار سال، با خود می کشیم، اسم-های عربی هستند که جای نام-های گرانمایه-ی ایرانی را گرفته-اند و به تازگی، ایران ستیزانی مزدور، آن ننگ را با دشنام بر پیشانی ما نشان می دهند. * (نام = نشان سرفرازی، اسم = نشان شناسایی)

به راستی بهتر است: هر ایرانی، مینوی خویشتن را، که به اسم های بیابانگردان عرب آلوده شده-اند، در آینه-ی دشمنان بیگانه ببیند. نیازی نیست که ما، از داغ این ننگ، پدران خود را نفرین کنیم. ولی نیاز است، که پیشانی-ی فرزندان خود را، به این نشانه-ها، داغ نکنیم.

اگر چه هر اسلامزده-ای با گرداندن نام خود از "عبدالله" به "بهباد" میهن پرور و آزاده نخواهد شد و نیز هر ایران پروری، که او را "غلامحسین" بخوانند، فرومایه و از خودبیگانه نمی شود. ولی جای آن دارد که ما نام و ننگ را شناسایی کنیم. یعنی سرفرازی‌های خود را، از داشتن ارزش های فرهنگی، و سرافکنگی‌هایی را، که مجاهدین اسلام بر ما نهاده-اند، بشناسیم.

بیشتر ارزش‌های فرهنگی به جهان بینی یا نگرش مردمی بستگی دارند که آنها را می آفرینند. از این روی می تواند پدید-ای یا کرداری برای مردمی در خور ستایش و همان پدیده یا کردار برای مردم دیگری در خور نکوهش باشد. پدیده-های جامعه، در پندار هرکس ناخودآگاه، با اندازه-هایی ارزشیابی می شوند که از بینش مردمان همان جامعه برداشت شده-اند. زیربنای سنجش ارزش‌های اجتماعی، به این بستگی دارد، که در نگرش آن مردم، پیدایش هستی چگونه نگاشته شده است.

نمونه: در فرهنگ ایران، زاینده‌گی نیروی پیدایش هستی است، هر پدیده-ای از پدیده-ی پیشینی زاینده می شود. زمان، سرای بی کران، مهر، ابر، آب، ماه، زمین، گیاه، جانور و انسان هر یک از هستی-ی دیگران، آفریده یا زاینده شده است. زاینده‌گی از ویژگی‌های خدایان است.

این است که هر تخمی ویژگی-ی خدایی دارد که در آمیزش با خدایان جانبخش (مانند آب، هوا، زمین، خور) همسان خودش را می آفریند. ویژگی-های خدایی در همه-ی پیکر انسان آمیخته شده است، انسان همسرشت خدایانی است که او را ساختار شده-اند و کسی از برون بر او فرمانروا نیست.

در شریعت اسلام، الله، بی بُن و بی سرشت است، او نه زاینده شده و نه می زاید، او به اراده، بدون خرد و اندیشه، از هیچ، چیزی را، خلق می کند. ویژگی-های مخلوق او ناخواسته هستند، زیرا ساماندهنده نیاز به اندیشیدن دارد و الله اندیشه نمی کند، هر پدیده-ای خودش و سرگردان و به اراده-ی الله در سجود است. انسان هم باید نابخرادانه، بی چون و چرا، پیوسته ذاکر و شاکر الله باشد تا اندکی از توفان خشم خالق خود بکاهد.

الله بدون ویژگی های پدیده-ها، که میلیاردها سال پیش از او وجود داشته-اند، (هوا، آب، جانوران، آتش) کوچکترین نیرویی ندارد که بتواند کمترین آزاری یا پاداشی به کسی برساند. الله در این جهان هیچ کاره است. او پس از مرگ، مردم را در جهنم اش، شکنجه می دهد. الله بی چاره ترین و خشمناک ترین پدیده-ایست که در ذهن مردمی فرومایه خلق شده است.

الله تصویری بی تصویر است که ذهن مسلمانان را پُر کرده و در آن جایی برای راستی نگذاشته است. شگفتی در این است:

شریعتمداران که الله را، هیچ در هیچ، خلق کرده-اند او را قادر، عالم و حاکم بر خود می پندارند.

در جهان بینی-ی نیاکان ایرانیان، هر انسانی "آزاد" زاییده شده و به خرد آراسته است، از این روی انسان آزاده نیازی به رسول و پیامبر از سوی الهی ندارد. در این فرهنگ: بردگی ننگ است، هرگز پدیده-ای بدون مهر و بدون آمیزش پدیده-های مادر(ماتراسپنتا) آفریده نمی شود، همه-ی انسان-ها دارای یک بُن و یک ریشه هستند که با یکدیگر مردم می شوند. هر جاندار از هسته-ای زاینده برآمده و او با بُنداده-ی خود همسرشت است. آزدن هر جاندار ستم بر همه-ی بُندادگان است. پرستاری از خدایان جانبخش(زمین، آب، هوا، آتش) نشان خردمندی و آلوده شدن، هر یک، از این پدیده-ها، آزدن همه-ی هستی است. آزدن هر موجودی، به دست یک شهروند، ننگی است که هموندان جامعه را شرمسار می کند.

به زبان حافظ: **مباش در پی-ی آزار و " هرچه خواهی کُن "** << که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست

در شریعت اسلام همه-ی مردمان عبد، یا بنده-ی الله هستند، انسان باید همه روزه با خفت و خواری، روزی خود را، از الله درخواست کند و پیوسته او را شکر گزار باشد، گدایی و پستی و خاکساری، در برابر الله، وظیفه-ی روزانه-ی هر مسلمان است. ستایش رسول الله، اطاعت از احکام الله، تن دادن به بدبختی از نشانه-های عبادت و ایمان به اوامر الله هستند.

هر اندیشه-ای، که ورائ اوامر الله باشد، به سختی مجازات می شود و کمترین مجازاتش سوختن اندیشمند در آتش است. جانستایی و آزار دادن انسان، نشان، عدالت الله و کشتار نامسلمانان از افتخارات تاریخی-ی مسلمانان هستند. بر هر مسلمانانی حکم شده است که او خود را، با عبادت، سختی و گرسنگی، بیآزارد و در راه الله کافران و جانوران را سر ببرد.

از این اندک که، از فرهنگ ایرانیان و شریعت اسلام، شمرده شد می توان دریافت که معیارهای اجتماعی در مردم عربستان، زادگاه محمد، با ارزشهای فرهنگ ایران نابرابر و دگرسو هستند. ایرانیان نمی توانستند الله را، کسی که نه زاییده شده و نه می زاید، با ویژگی های آفرینندگی ببینند. از این روی آنها او را با ویژگی های خدایان خود خواننده-اند. نامهایی مانند: خدا(خود دایه، تخم زاینده)، پروردگار (پرورش دهنده، مادر، شیر دهنده)، کردگار (باردار کننده، آبستن کُن)، یزدان (یزید، نوازنده، یزیدن، نوازنده-ی دانا)، ایزد (ایزدان روند دگرگونی و نوشوندگی دارند، مانند روز ایزدی است که از شب برآمده و باز به شب بر می گردد) می بینیم که هیچ کدام از این نامها نمی توانند با الله همسانی داشته باشند.

(آیا نباید پرسید: چرا ایرانیان الله را با نامهای خدایان خود آراسته و خود را با نام های عربی داغ کرده-اند؟)

مجاهدین اسلام با معیارهای اسلامی، یعنی کشتار و غارت کافران، بر ایرانیان شوریده-اند و با کرداری، که با غضب الله همسان بوده است، با ایرانیان رفتار کرده-اند. آنها، با کشتار، خشم خود را نشان داده و زمین را از خون ایرانیان رنگین ساخته-اند. پس از ۳۰۰ سال ستم، در سرزمینی که خردسوزان در آن حکم می رانده-اند، بیشتر ایرانیان نخست به دروغ مسلمان شده و رفته رفته ننگ-های گوناگونی را بر خود پوشاند-اند.

ایرانیان مسلمان شده را موالی (بنده-ی آزاد شده) خوانده-اند. هر عرب غارتگری بر هر ایرانی-ی راستکار و خردمندی برتری داشته است. ایرانیان را، در زیر فرمان عربها به کارهای سخت، به بیگاری گماشته-اند.

عربها در دانش و فرهنگ بسیار پسمانده بوده-اند، برای سامان حکومت بی داد خود، به ایرانیان نیاز داشته-اند. تازه مسلمانان، با سرشکستگی و خفت، دانش و هنر خود را به نامردمان بیگانه پیش کش کرده-اند، آنها نا آگاهانه جهادگران عرب را به بلند پایگی و خردمندی ستوده-اند و بزرگان و دانشمندان ایران را نفرین کرده-اند.

از زبان خردمند تاریخ فردوسی:

<< چو با تخت منبر برابر کنند >> همه نام بویگر و عمر کنند

<< نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر >> کز اختر همه تازیان را ست بهر

<< چو روز اندر آید به روز دراز >> شود ناسزا، شاه گردن فراز

<< نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش >> نه گوهر نه افسر نه رخشان درفش

<< برنجد یکی، دیگری برخورد >> به داد و به بخشش کسی ننگرد

<< ز پیمان بگردند و از راستی >> گرامی شود کژی و کاستی

ننگی که از بیداد مجاهدین اسلام و ستمی که از مسلمانان خودباخته بر فرهنگ ایران وارد آمده است در خور سنجش و شمارش نیست و هرگز در تاریخ نگاشته نشده است و در کتابی گنجانده نمی شود. نشانه‌های ننگینی، که از ستم جهادگران الله، بر پیشانی‌ی ایرانیان بجای مانده‌اند چشم آزادگان را می آزارند.

هرچند که، برخی از آنها کمرنگ شده‌اند (مانند برتر بودن عرب بر مسلمان ایرانی)، برخی از آن داغ‌های زشت نه تنها پیشانی بلکه چهره‌ی ایرانی را پوشانده‌اند (مانند ستایش مردگان جهادگر، پذیرفتن ولایت فقیه، کاربرد پیشوند سید)، شماری از آن ننگ‌ها وجدان و خرد برخی از ایرانیان را بدان گونه سوخته‌اند که آنها فرزندان خود را در آن ننگ می پروراند (مانند: پذیرفتن خفت و بردگی در حاکمیت الله، ستایش انسان ستیزان مسلمان، دشمنی با فرهنگ ایران، بیزاری از آزادی)

من آینه گردان این همه ننگ، که بر ما نهاده شده است، نیستم، زیرا من هم از نمایش زشتی‌هایی، که بر سیمای ایرانیان به جای مانده‌اند، رنج می برم و شرمسار هستم. ولی در این نوشتار از ننگی سخن می گویم که برخی ایرانیان آن را شناسایی کرده و بیشتر آنها در زدودن این ننگ کوشا هستند.

زمانی که، از زور و ستم مجاهدین، جان ایرانیان بر لب‌شان رسیده بود، آنها به گفتن، لا اله الا الله، تن در دادند. نخستین ننگی که ایرانیان (موالی) به پذیرفتن آن ناچار بودند: دور انداختن گوهر بُن داده‌های خودشان بوده است. مهاجمین به زور اسمهای بی بُن و بی هسته‌ی عربی را جایگزین نامهای پُر ارزش ایرانیان می کردند.

ایرانیان، پیش از سرسکوب شدن، خود و فرزندان خود را با گوهرهای فرهنگ ایران، که نشان سرفرازی هستند، نامگذاری می کرده‌اند.

نمونه‌ای از نامهای پارسی: فرخ، بهرام، بهمن، بهروز، هما، پریچهر، فرشید، فرشاد، خرم، رامین، ایرج، خسرو، سام، سینا، فریدون، فرانک، جمشید و مهر آفرین نام‌هایی هستند که، بیشتر آنها، نشان از سرشت آفرینندگی دارند.

نمونه‌ای از اسم‌های عربی: عبدالملک (بنده‌ی ملک)، باقر (گاو فریه)، حمیرا (کره خر ماده، زمانی دیرتر آن را به مو سرخ تفسیر کرده‌اند)، محمود (از ماموت*** است که در زبان هندی به فیل گفته می شود)، جمال (شتروش نر)، جمیله (شتروش ماده).

زیباترین چهره، در نزد عربها، جمل = شتر است. آنها هر زیبایی را با سیمای شتر می سنجند، شماری از اسمهای عربی با شتر و پاره‌های تن شتر پیوند دارند.

ایرانیان، که سرکوب مجاهدین عرب بودند، رفته رفته و به ناچار با دلاوران، با جشن‌ها، با دانش، با هویت (مینوی خویشتن) و با فرهنگ خود بیگانه شدند. کسانی که با هویت خود، با فرهنگ خود، بیگانه بشوند آنها، هموندی و مردم بودن را فراموش می کنند. نام و ننگ، آفرین و دشنام، برای آنها سرفرازی و سرافکنندگی نمی آورد.

این کسان، که خود را ناکس و بی هسته می پندارند، با کسان و بُن دادگان خود دشمنی می ورزند. از این روی شریعت اسلام جایگزین هویت، مینوی فراموش شده‌ی، خودباختگان می شود. خودباختگان ایمان خود را، یعنی انسان ستیزی و ایران ستیزی را، مینوی خویشتن می پندارند. در این جا پیکار در میان نگرش آلوده‌ی این ایرانیان با مینوی فرهنگ ایران است.

از زبان زرتشت بشنویم:

اینک از آن دو مینو سخن خواهم گفت، کز آن دو:

آن که فزاینده است، به آن که کاهنده است، چنین می گوید:

هیچ چیز ما دو تن سازگار نیست.

نه منش و نه آموزش مان، نه خرد و نه گرایش هامان،

نه گفتار و نه کردارمان، نه دین و نه روانمان. (اشتودگات: یسنای ۴۵، بند ۲)

در این روند ایرانیان، که از مینوی خویشتن بریده شده بودند، خود را با نامهای، ویران کنندگان کشور ایران، سرافکننده ساختند، به این گمان، که چون با ستمکاران هم‌رنگ شوند، از ستم مجاهدین، که خود را سید، شیخ و مولای موالی می دانستند، کمتر رنج خواهند برد. ولی از خود بیگانه شدن بر ستم و رنج آنها افزوده است. زیرا آن که با مینوی خویشتن بیگانه است او هیچگاه با انسانی آزاد برابر نخواهد بود. او برده ایست، بی ریشه و سرگردان که در گروه بردگان هم زنجیر است.

این داغ ننگ، در درازای ۱۴۰۰ سال برای ایرانیان کمرنگ جلوه می کند، مردمان کمتر سوزش آن را می چشند. ولی باز در این هنگام، ایران ستیزانی فرومایه، از نام‌های عربی، که آنها را جهادگران به زور به ایرانیان فرو کرده اند، ابزاری آزردهنده ساخته و ایرانیان را، به بی هویتی، سرزنش می کنند.

شاید در این زمان چندان رنجی شمرده نشود که یک ایرانی به جای این که، فرزندان خود را با نام‌های دلاران ایرانی (ایرج و آتوسا یا دریاوش و شهرزاد) بخواند، آنها را با اسم‌های ایران ستیزان بیگانه (حسین و سکینه یا علی و فاطمه) نامگذاری کند.

با این وجود یک آزاده باید بداند که ایرانی :

" سرش راست برشد چو سرو بلند << به گفتار خوب و خرد کار بند"

و در فرهنگ ایران بردگی و سرفرو آوردن به ویژه در برابر بیگانگان ننگین و زشت ترین کردار است.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de

*** در زمانی که پدر جد رسول الله، سرایدار کعبه بوده است، دشمنان بُت‌خانه‌ی کعبه، از سوی یمن، به مکه یورش برند، آنها با رنج بسیار "یک فیل" (تنها یک فیل) را به کمک فیلبانی هندی با خود آورده بودند. مردم مکه نام آن فیل را از فیلبان هندی می پرسند، او در پاسخ نام آن جانور را، که در زبان هندی ماموت است، بر زبان می راند. کعبه داران، که سخت ترسیده بودند، خود را شکست خورده دانسته و برای پیشگیری از ویران شدن کعبه، پرداختن باج و خراج را پذیرفته بودند. در این زمان آن فیل (برای عربها محمود که همان ماموت باشد) از رنج راه و تشنگی، توان ایستادن نداشته و می میرد. در پی مرگ فیل = محمود، ترس کعبه داران فرو می ریزد و مهاجمین را می کشند. آن پیروزی، نشان تاریخی آنها و از آن پس سال (عام الفیل) خوانده می شود و نام آن فیل = ماموت = محمود را هم عربها مقدس می شمارند و با افتخار به کار می برند .

محمود معرب شده‌ی ماموت است که با باب "مفعول" در زبان عرب همساز است این است که اسم‌های محمد، احمد، حمید، حامد، حمد از همین محمود، که آن فیل مقدس است، شاخه شده‌اند که، مسلمانان، دیرتر این کلمه‌ها را با ستوده شده یا برگزیده شده تفسیر می کنند. هنوز هم کسی به درستی نمی داند الحمد لله یعنی چه.